

میرداد افغانی

۸۷، ۴، ۷

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۸۵

مجموعه مخطوطات

سیرت النبی

در بخش تاریخ ۱۹۷۹ - ۱۹۸۱ گذشت.

2516

سیر العارفین

از محمد جلال دهلوی، حامد بن فضل الله، معروف به درویش جلال کنو، (م ۱۵۳۵/۸۹۴۲) بنام جلیون پادشاه (۹۳۷-۹۶۳ ق.ه). پس باقی میانه ۱۵۳۵-۱۵۳۷/۸۹۴۲-۸۹۴۳ ق.ه. نگاشته شده باشد.

در احوال و کرامات پیران چشتیان شبه قاره، از خواجه معین الدین معجزی چشتی اجمیری (م ۱۲۳۶/۸۹۳۳). فرید الدین شکر گنج، قطب الدین بختیار کاکای، نصیر الدین محمود، تا شیخ سید الدین که مرشد وی بوده است که در تاریخ مرگش میگوید: سال تاریخش بکوهشت آمده بر نام او. در ۲۰ بخش (فصل) به سال ۱۸۹۳/۱۳۱۱ ق.ه. در دهلی چاپ شده است.

در احوال و کرامات پیران چشتیان شبه قاره، از خواجه معین الدین معجزی چشتی اجمیری (م ۱۲۳۶/۸۹۳۳). فرید الدین شکر گنج، قطب الدین بختیار کاکای، نصیر الدین محمود، تا شیخ سید الدین که مرشد وی بوده است که در تاریخ مرگش میگوید: سال تاریخش بکوهشت آمده بر نام او. در ۲۰ بخش (فصل) به سال ۱۸۹۳/۱۳۱۱ ق.ه. در دهلی چاپ شده است.

مختار الاختیار علی مذهب المختار

از قاضی اختیار الدین بن غیاث الدین حسینی هروی، قاضی شهر هرات، بروزگار سلطان حسین میرزا بایقرا، به سال ۸۹۸/۱۴۹۳-۱۴۹۴ ق.ه. در سه مجلد نگاشته است.

مبحث یکم در آداب و رسوم قضاوت و احکام و آنچه از توابع آن است، از شرایط و احکام، در ده مجلس: مجلس ۱- در سه قضیه در بیان قضاوت و صحت و تقلید از آن، ۲- قبول قضاوت و یا اجتناب از آن، چهار قضیه، ۳- خصومات و متعلقات آن، چهار قضیه، ۴- اخذ کفیل و ملازمت نمودن، ۵- سوگند خوردن، هفت قضیه، ۶- تزکیه و تعدیل، ۷- حبس، سه قضیه (کیفیت حبس، کماتیکه می توان و یا نتوان حبس کرد، رفتار با محبوس)، ۸- وکالت و توکیل، ۹- وصایت و قواست، ۱۰- آنچه از توابع قضاوت و قضات را بکار آید، شش قضیه. مبحث دوم

۳۰ سال پس از مرگ حضرت شاه قاسم تبریزی

۱۸۹۳۲

۲۱۰۰۹۷



(ن.ک. پیشگفتار چاپ مهر و ماه، انتشارات قاسم - سیر - استوری: ۹۷۰ - مشار: ۳: ۳۱۲۵ که نادرست نام نگارنده حمید آمده است - ایوانق، کروزن: ۷۱ - موزة سالار جنگ: ۴۸۹، ۴۹۰ - نفیس: ۱: ۴۰۴، ۸۰۸ که می گوید: برخی از آثار پیر جلال اردستانی را، نادرست بنام وی نوشته اند، سپس فهرست آثار منسوب به وی.

۸۰۴۹: تعلیق پشته، ۹ صفر ۱۰۳۹ ه.رق. آغاز افتاده: بر نور روی نمود، سوربانه زده. - خرداد ماه ۱۳۵۷ خردادی شده است.

۳۷۶۵: تعلیق تحریر ۲۸ ذیحجه ۱۲۷۲ ه.رق. (ص-۱۵۷) پس در المجالس عنوان و نشان شنکوف، آغاز برابر نموده.

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۸۹۳۲

سیرت النبی

در بخش تاریخ ۱۹۷۹ - ۱۹۸۱ گذشت.

2516

سیر العارفین

از محمد جلی دهلوی، حامد بن فضل الله، معروف به درویش (م ۹۴۲/۱۵۳۵) بنام هادیون پادشاه (۹۳۷-۹۶۳ ق.ه). پس از ۹۳۷-۹۴۲/۱۵۳۰-۱۵۳۵ م. نگاشته شده باشد.

۱- در احوال و کرامات پیران چشتیان شبه قاره، از خواجه معین چشتی اجمیری (م ۹۳۳/۱۲۳۹ م). فرید الدین شکر گنج، قطب کاشی، نصیر الدین محمود، تا شیخ سید الدین که مرشد وی بوده تاریخ مرگش میگوید: سال تاریخش بگوشت آمده بر نام او. (تصحیح) به سال ۱۳۱۱/۱۸۹۳ م. در دهلی چاپ شده است.

۲- آغاز: حمدی که ابواب سعادت بر ابواب عبادت ستوح گردد که سرگشتگان باده طلب به منزل مقصود برساند... اما بعد، المعروف بدرویش جالی، که یکی از...

۳- (ن. ک.) پیشگفتار چاپ شهر و ماه، استاد حسام الدین راشدی استوری: ۹۷۰ - مشار: ۳: ۳۱۲۷ که نادرست نام نگارنده حمید ایوانف، کرزن: ۷۱ - سوزة سالار جنگ: ۴۸۹، ۴۹۰ - نفیسی ۸۰۸ که میگوید: برخی از آثار پیر جالی اردستانی را، نادرست بنام و سپس فهرست آثار مشروب به وی.

۴- ۸۰۴۹: تملیق چند، ۹ صفر ۱۰۳۹ ق. آغاز ۵۸۷۴ روی نمود، سورپانه زده، رخداد ماه ۳۵۷، خریداری شد.

۵- ۳۷۶۵: تملیق تحریر، ۲۸ ذیحجه ۱۰۱۲ ه. ق. ۵۸۷۵ سپس در المجالس، عنوان و نشان شنکرف، آغاز برابر...

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۸۹۳۲

مختار الاختیار علی مذهب المختار

از قاضی اختیار الدین بن شهاب الدین حسینی هروی، قاضی شهر هرات، بروزگار سلطان حسین میرزا بایقرا، به سال ۸۹۸/۱۴۹۳-۲. در سه مجلد نگاشته است.

مبحث یکم در آداب و رسوم قضاوت و احکام و آنچه از توابع آن است، از شرایط و احکام، در ده مجلس: مجلس ۱- در سه قضیه در بیان قضاوت و صحت و تقلید از آن، ۲- قبول قضاوت و یا اجتناب از آن، چهار قضیه، ۳- خصومات و متعلقات آن، چهار قضیه، ۴- اخذ کفیل و ملازمت بودن، ۵- سوگند خوردن، هفت قضیه، ۶- تزکیه و تعدیل، ۷- حبس، سه قضیه (کیفیت حبس، کمالات و می توان و یا نتوان حبس کرد، رفتار با محبوس)، ۸- وکالت و توکیل، ۹- وصایت و قوامت، ۱۰- آنچه از توابع قضاوت و قضات را بکار آید، شش قضیه. مبحث دوم

۱۸۹۳۲
۲۱۰-۹۷



سیر العارفین

از محمد جانی دهلوی، حامد بن فضل الله، معروف به درویش جانی کنبو، (م ۸۹۴۲/۵۳۴)، بنام مایون پادشاه (۹۳۷-۹۶۳ هـ. ق. د.). پس بایستی میانه ۹۳۷-۹۴۲/۵۳۳-۵۳۸. نگاشته شده باشد.

در احوال و کرامات پیران چشتیان شبه قاره، از خواجه معین الدین سجزی چشتی اجمیری (م ۸۶۳۳/۱۲۳۶). فرید الدین شکر گنج، قطب الدین بختیار

کتاب مجموعه سیر العارفین، صاحب طبعة اعظمه، مؤلف حسین دهلوی، قاضی فیضیه حسینی، مترجم شماره قفسه ۱۸۹۳۲

شماره ثبت کتاب ۲۱۰۰۹۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

ک مختار الاختیار علی مذهب المختار

از قاضی اختیار الدین بن قیث الدین حسینی هروی، قاضی شهر هرات، بروزگار سلطان حسین میرزا بایقرا، به سال ۸۸۹۸/۲-۱۴۹۳ م. در سه مجت نگاشته است.

مبحث یکم در آداب و رسوم قضاوت و احکام و آنچه از توابع آن است، از شرایط و احکام، دو ده مجلس: مجلس ۱- در سه قضیه در بیان قضاوت و صحت و تقلید از آن، ۲- قبول قضاوت و یا اجتناب از آن، ۳- چهار قضیه، ۴- خصومات و متعلقات آن، ۵- چهار قضیه، ۶- اخذ کفیل و ملازمت نمودن، ۷- سوگند خوردن، ۸- هفت قضیه، ۹- تزکیه و تعدیل، ۱۰- حبس، ۱۱- سه قضیه (کیفیت حبس)، ۱۲- گمانیکه می توان و یا نتوان حبس کرد، رفتار با محبوس، ۱۳- وکالت و توکیل، ۱۴- وصایت و قوامت، ۱۵- آنچه از توابع قضاوت و قضات را بکار آید، شش قضیه. مجت دوم

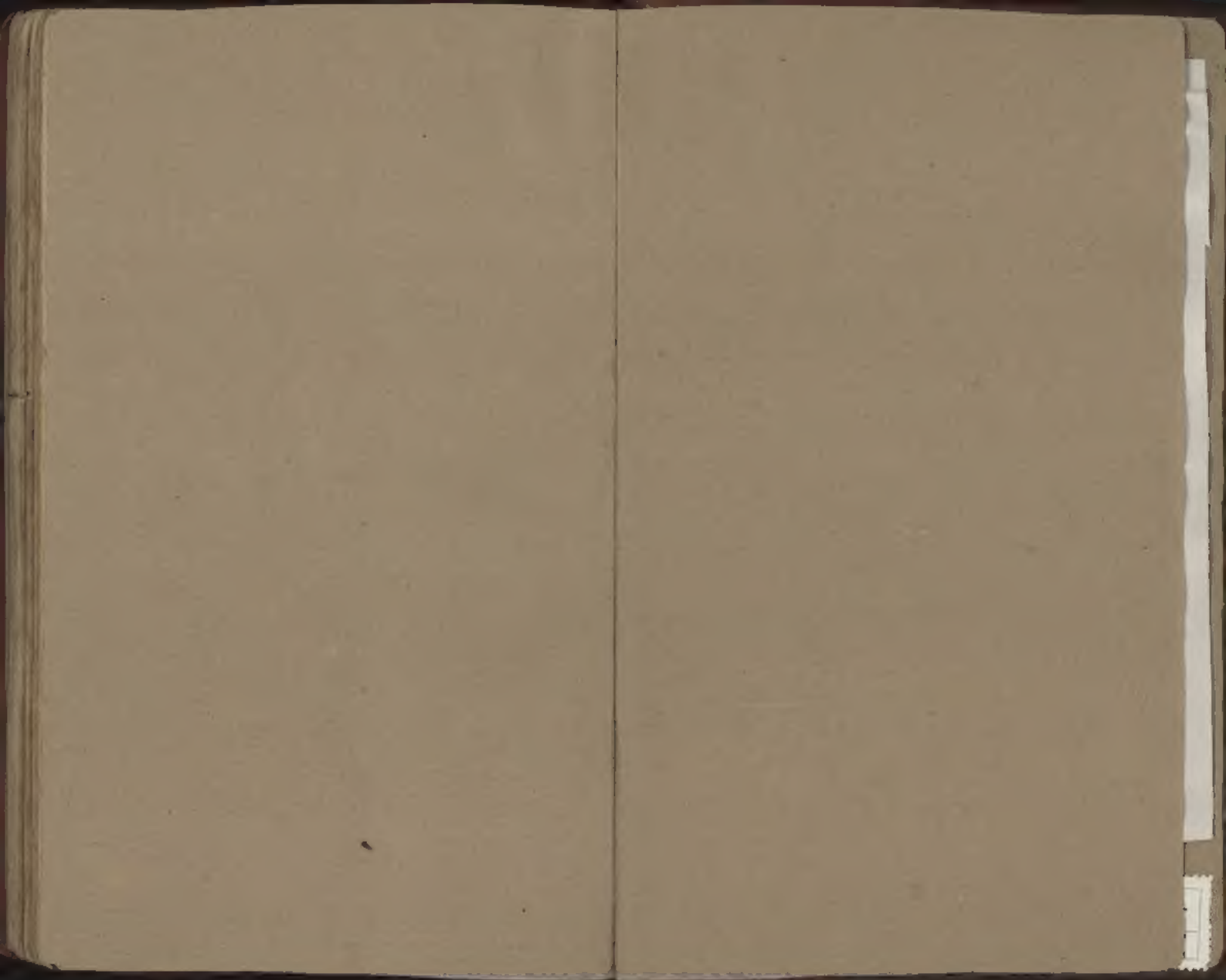
ک سال سوم، رز، عنفات حضرت شاه قاسم تبریزی

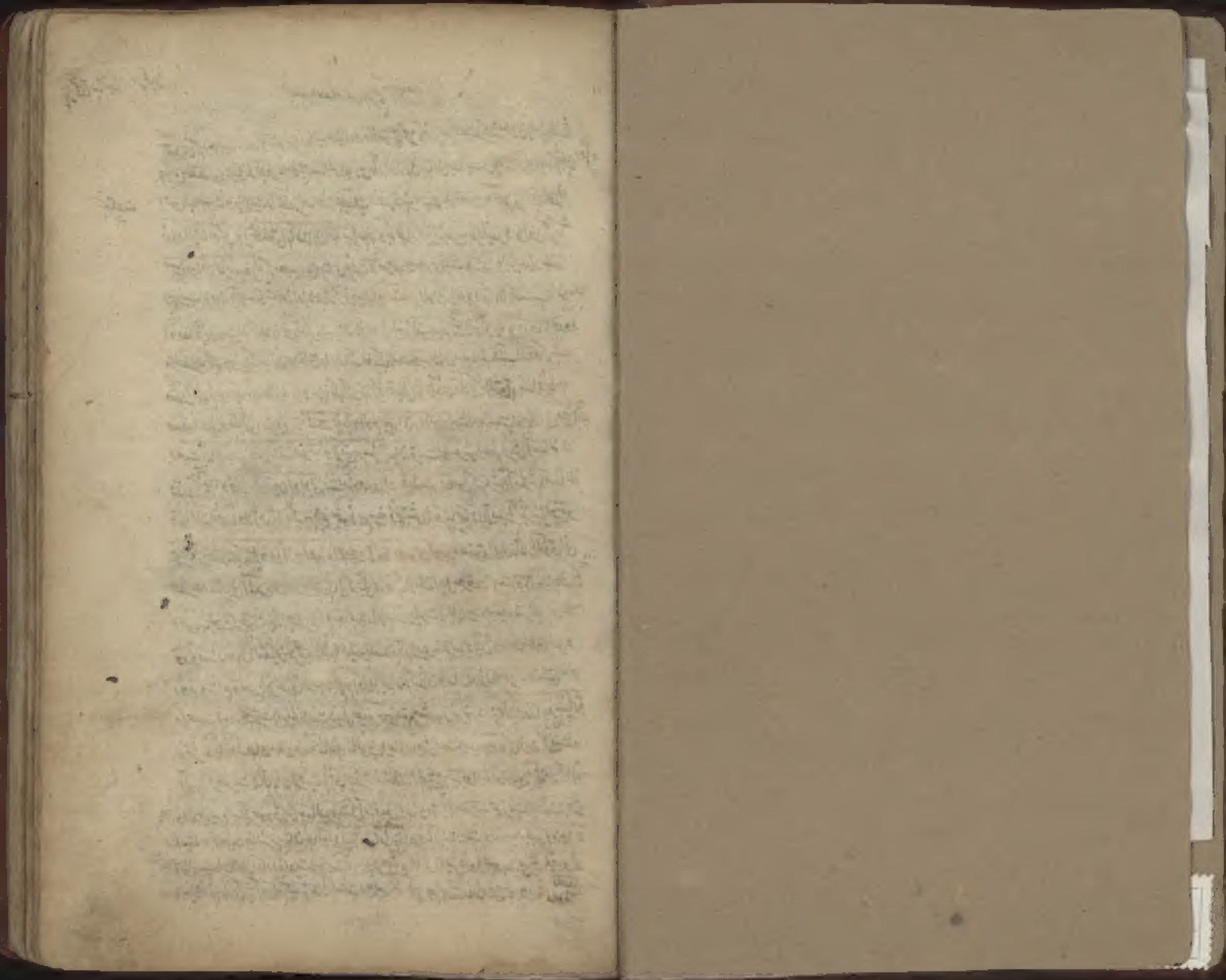
۱۸۹۳۲

۲۱۰۰۹۷



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۸۹۳۲





[illegible][illegible]

مروج
ای
راحت
کشتی
۴

طالع

۱۰۰
 در هر روز یک بار
 در هر روز یک بار
 در هر روز یک بار
 در هر روز یک بار
 در هر روز یک بار

—

مختار

فصل ۱۹

حاج

عليه السلام

میں نے

۹۱ مکتوبه کتبه

قوله: هو الحق تعالى
و هو الحق تعالى
و هو الحق تعالى
و هو الحق تعالى
و هو الحق تعالى

زمان زمان آغاز می کرد و ایشان از آغازی از دل بر ایشان خیزان حضرت را بر بخش می کرد پیغمبر و حضرت سلطان المشايخ ملت مختلف می نشستند و اوقاتی که از عیال حضرت قاضی مذکور در صدر و اتم خطه ملکان اعلام داد و آنچه نهادن نوبت یعنی روزها را نیز مشخص اجل علمی خود را در ویش کو پای و پیوست در مسجدی ماند و آنجا میر و دستش و رقص کند چون این استغنی بود از شرف از آن حلقه ملکان خود ایشان گفتند تو اول بگو که این مسجد در شان کدیشست اما ما که غایب می شدیم مذکور نام حضرت شیخ و غیره از ایشان بر زبان دراز نمودند ایشان هم حضرت سلطان الغارین و میرالدین مسعودی شنودند یکبارگی بقای مذکور را عرض نمودند و گفتند ای قاضی تو نام در ویش می می کردی چه روز یا زاری آن چنانکه بر قول و فعل او ابر و دمانید و در عرض شتافت او در تفسیر قاضی مذکور چون کلام ایشان شنید مفعول و بر ایشان بار مقام خود کردید و از خصیت باز نیاورد که یکی که فرزند نام و معتقد از آن حضرت شیخ المشايخ می دیدم و هیچ امکان خودی ریختن و ایشان بجهت پیغمبر می نمودند که قاضی و تمل داران این مقام بسیار ریختن می رسانند و چهره ها از حد می گذرانند حضرت سلطان المشايخ می می محبوب می بود که جو و چهای ایشان کشید که کشنده کشنده باشد بسیار ریختن شد که از ایشان آناری نمودند و باز که ماندند مضبوط و مطیع فرزند از حضرت شیخ میر و نام این وقت هر چنان که نقل است از حضرت سلطان المشايخ و اولاد ایشان از المیر محمد میر و بی قریه که که آخر از خداوندان در پی خداوند قلندری نایاب می باقی را بعد از گذراندن از آن حضرت قبول کرد که چون حضرت شیخ مشغول باشد از این جهت ایشان سرگردان می پدید کرد و حضرت سلطان المشايخ را عادت بود که بعد از هر نماز عصر یکی که نایاب می نهادند و تا دو شب ساعت می پدیدان حالت می بودند که در دهستان بودی و بگوشتی بیشتر مبارک بود می کشیدند و روتی پیچکس در آن جا حاضر نبودند که من ناگهان دیدم که قلندری چرخ پوش جلوه بگوشتی آنجا حاضر گشتند و به ناگه بلند از آزاد و خود را دیگر ایشان ایستادند چنانکه حضرت سلطان المشايخ را از آن حالت ببر و حضرت ایشان می نمودند که در پیچره بودند فرمودند که درین حالت چنانچه پیوسته من جواب را دم که زاری بدهد و شما نظام الدین حاضر است حضرت ایشان می پدیدان حالت باز گفتند که نزد ما قلندری ایستادند و است عرض نمود که بی باز فرمودند که زاری در میان و در وقت که زاری را در فرمودند حلقه سفید در گوش دارد دیدم که چو چنان بود حضرت سلطان المشايخ نظام الدین می فریاد کرد هر بار که با شارب حضرت میر و بی سوختن قلندری دیدم او را متبعی یا قاضی چنانکه حضرت سلطان المشايخ فرمودند که بهر آن حالت فرموده و آن نظام الدین او را که در بر حضرت در جل نهاده آید او را بگویم تا مفرغ شده ازین جا میر و قلندری می گویند و این سخن شنید فی الحال از این حرکت و نایاب گشتند و بهر از حضرت نظام الدین بفرست که نقل است که زاری حضرت سلطان المشايخ فرموده و این بر سر هر سه داده و نسبت بودند قلندری هم ازین بابت فرمود و نسبت شد

رفتند و از آنجا بقصیده اچو وین رفت و متوطن گشت نقل است از حضرت شیخ
نصیر الدین محمودی در وی چنین که تن از چرخ و سلطان را ملا و با نظام الملک و وزیر
شهر و بکر و روزی در وی نشیمن بود و شیخ حضرت خرمی را در آن مجلس حضور یافت
و شیخ متکلم را علیه او را چندی در میان و باز کرد و در وی نشیمن با بقادر و دیگر که شانه
در نشانه دانی که بر سر صلیبی نشیمن بود گفتند شیخ این نشانه را بفرمود چون حضرت
شیخ را بر صلیب در میان آن نشیمن شد در آن مجلس بود و شیخ جوایب نقل فرمود و باز آن در وی نشیمن
بلند شد و با و در دست گفتند شیخ اگر این نشانه را بر سر می تراستی از من حاصل کرد
و بعد از آن حضرت سلطان المشایخ و دیگران را در آن مجلس و فرمود که هر که در آن مجلس
در آن روز آن نشانه را بر سر می تراستی از من حاصل کرد و بعد از آن حضرت
قصیده اچو وین لب آن حضرت و این است که با آنکه از سر خرق از سر خود کشیده و بجهت
عشق در آن روز آن نشانه را بر سر می تراستی از من حاصل کرد و بعد از آن حضرت
شیخ نیز ملای و وزیر و در وی نشیمن بود و در قصیده اچو وین گفتند شیخ با حضرت
آن مقام را بدی داشت و بجهت خرمی در آن مجلس حضرت شیخ را به اغرای ایشان
و بعد از آن حضرت شیخ را در آن مجلس حضرت شیخ را به اغرای ایشان
چون در آن مجلس شیخ را در آن مجلس حضرت شیخ را به اغرای ایشان
بر ایشان عرض نمود که این بزرگ شما را این فایده می دهد که شب و روز از ریاضت
مستوفی قصیده در آن مجلس حضرت شیخ را به اغرای ایشان
و بعد از آن حضرت شیخ را در آن مجلس حضرت شیخ را به اغرای ایشان
بر در حضرت شیخ را در آن مجلس حضرت شیخ را به اغرای ایشان
نقل است از حضرت نظام الملک و وزیر که در قصیده اچو وین علمی بود و نویسنده
مکر و الی آن حوالی عامل مکر و وزیر که در قصیده اچو وین علمی بود و نویسنده
و گفت که دانی مکر و وزیر که در قصیده اچو وین علمی بود و نویسنده
شیخ خدای را پیش آن والی و شاد و باز نمود که در آن مجلس حضرت شیخ را به اغرای ایشان
دلی را پیش آن والی مکر و وزیر که در قصیده اچو وین علمی بود و نویسنده
می ری که در آن مجلس حضرت شیخ را به اغرای ایشان
نقل است از حضرت شیخ را در آن مجلس حضرت شیخ را به اغرای ایشان
نویسنده فرمود که من شفاعت نمود که در آن مجلس حضرت شیخ را به اغرای ایشان
کرد و با شرف و تشیید و شایسته نویسنده و حضرت شیخ را به اغرای ایشان
من بعد از آن روز شیخ را در آن مجلس حضرت شیخ را به اغرای ایشان
آن والی را به شیخ و خلعتی به عامل مکر و وزیر که در قصیده اچو وین علمی بود و نویسنده
و از آن نایب گشت و به نقل است از حضرت نظام الملک و وزیر که در قصیده اچو وین علمی بود و نویسنده
بجانب قصیده اچو وین متوجه گشت تا بجهت حضرت ذی الملقه از آن نایب متوجه
و به شرف و در دست مشرف کرد و در آن نایب راه مظهر خوش شگفتی نشان قدم با آن
چو آن

چو آن بزرگ بود

چو آن در آن نایب بود

چو آن ملاقات گشت و آن مظهر مکر و وزیر که در قصیده اچو وین علمی بود و نویسنده
صدا داد و در دست بر آن مظهر مکر و وزیر که در قصیده اچو وین علمی بود و نویسنده
آن چو آن در آن مجلس حضرت شیخ را به اغرای ایشان
به شرف و در دست مشرف کرد و در آن نایب راه مظهر خوش شگفتی نشان قدم با آن
چو آن

طایفه ای که

در آن مجلس

چو آن

و همان می آید که ایستاد و سر بر زمین نهاد و عرض نمود که خداوند کارها را شکست
 مرغان است نموده و ما نیز که طوفان کعبه و معجزات و بر بار حضرت رسالت نهاده معجز
 کردیم و در بیت اهل کعبه ایستادیم و کعبه را در دست خود گرفتیم و در دست خود گرفتیم
 چنانچه با نواز و جری سر بر زمین نهادیم و در دست خود گرفتیم و در دست خود گرفتیم
 پاک اعتقاد و ملائی عارف نام و کلام امامیه و کردی قضا را آن مولانا عارف
 عزیمت شد و بلی خود و از صاحب خود در حضرت کعبه و این ملک مذکور را گرفت ملک
 الحشاشیه و در این ملک مسعود غایبانه اعتقاد و ایجاد می بود مقدار دو نیست بلکه مسعود
 مولانا می مذکور که در چون بقصد اجودین می این قوه به پیش حضرت و در این
 مسعود و این نیاز من معروض داری و جای احترام را می الهی چون عارف مذکور
 بقصد اجودین رسید بل خود را در پیشگاه او و نیست بلکه مسعود مذکور از آن ملک
 بما مکتوبی داده است که از آن جناب من بطور بیرون آید و از آن حضرت حضرت سلطان
 الحشاشیه رسید زمین و کعبه و در ملک از پیش کعبه و پیش حضرت و از آن ملک
 معتقد و خلص شد و در ملک کعبه من ملک از آن ملک و کعبه و از آن ملک
 حضرت ملک الحشاشیه به پیشگاه او عارف جری بر این بایان ده و پیش در دست یافتی که
 نفوذ ملک از آن بقصد انصاف از حضرت عارف مذکور مشروطه گفت و گفت که حضرت
 مولانا ملک مسعودی است اهل سلوک نیست و آن حضرت ملک و دیگر ملک و کعبه و از آن ملک
 در نظر او در حضرت و مذکور این ملک که هم بر این تابه بر داری و حضرت و در این ملک
 عارف مذکور چون از کعبه کشف عارف مذکور بر این بایان و نفوذ که بر این بایان و در دست
 حضرت و در ملک و در این ملک از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 گفت و میان اندک را نام در حضرت و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 گفت که عارف ملک الحشاشیه از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 حضرت مولانا نام بر این ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 معقول نیست و در در نظر مذکور ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 در دست جناب او را از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 و نکات آن مسلمانان را عارف از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 رسید بر این ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 گفت که عارف ملک الحشاشیه از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 زمانه از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 و تمام نکات و مشکلات که از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 تقریر و در این ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 حضرت سلطان الحشاشیه که بودی و بر این ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک

مسلطه

مسلطه

مسلطه

مسلطه

مسلطه

مسلطه

و همان می آید که ایستاد و سر بر زمین نهاد و عرض نمود که خداوند کارها را شکست
 مرغان است نموده و ما نیز که طوفان کعبه و معجزات و بر بار حضرت رسالت نهاده معجز
 کردیم و در بیت اهل کعبه ایستادیم و کعبه را در دست خود گرفتیم و در دست خود گرفتیم
 چنانچه با نواز و جری سر بر زمین نهادیم و در دست خود گرفتیم و در دست خود گرفتیم
 پاک اعتقاد و ملائی عارف نام و کلام امامیه و کردی قضا را آن مولانا عارف
 عزیمت شد و بلی خود و از صاحب خود در حضرت کعبه و این ملک مذکور را گرفت ملک
 الحشاشیه و در این ملک مسعود غایبانه اعتقاد و ایجاد می بود مقدار دو نیست بلکه مسعود
 مولانا می مذکور که در چون بقصد اجودین می این قوه به پیش حضرت و در این
 مسعود و این نیاز من معروض داری و جای احترام را می الهی چون عارف مذکور
 بقصد اجودین رسید بل خود را در پیشگاه او و نیست بلکه مسعود مذکور از آن ملک
 بما مکتوبی داده است که از آن جناب من بطور بیرون آید و از آن حضرت حضرت سلطان
 الحشاشیه رسید زمین و کعبه و در ملک از پیش کعبه و پیش حضرت و از آن ملک
 معتقد و خلص شد و در ملک کعبه من ملک از آن ملک و کعبه و از آن ملک
 حضرت ملک الحشاشیه به پیشگاه او عارف جری بر این بایان ده و پیش در دست یافتی که
 نفوذ ملک از آن بقصد انصاف از حضرت عارف مذکور مشروطه گفت و گفت که حضرت
 مولانا ملک مسعودی است اهل سلوک نیست و آن حضرت ملک و دیگر ملک و کعبه و از آن ملک
 در نظر او در حضرت و مذکور این ملک که هم بر این تابه بر داری و حضرت و در این ملک
 عارف مذکور چون از کعبه کشف عارف مذکور بر این بایان و نفوذ که بر این بایان و در دست
 حضرت و در ملک و در این ملک از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 گفت و میان اندک را نام در حضرت و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 گفت که عارف ملک الحشاشیه از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 حضرت مولانا نام بر این ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 معقول نیست و در در نظر مذکور ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 در دست جناب او را از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 و نکات آن مسلمانان را عارف از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 رسید بر این ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 گفت که عارف ملک الحشاشیه از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 زمانه از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 و تمام نکات و مشکلات که از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 تقریر و در این ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک
 حضرت سلطان الحشاشیه که بودی و بر این ملک و از آن ملک و از آن ملک و از آن ملک

مسلطه

مسلطه

مسلطه

مسلطه

مسلطه

مسلطه

پیونیری
ہند

— 2 —

اشترجہ ای
صورت کمالی ۱۰

حضرت مولانا ابوالکلام آزاد
در روز ۱۵ فروردین ۱۳۰۲
۱۳۰۲

۴۰

عطا فرمود و گفت شما را بهم در شهر دهری باید بود و حقیقت حق تعالی هرگز از راه پنهان مغرب در دنیا مرقوم بود و کجای حق تعالی و تبارک و تعالی و حق تعالی
سفر حضرت ایشان روز چهارشنبه در ماه ربیع الاول در آن ایام حواله
خمس و رحمت الله علیه بر سلطان عثمانی تعلق در نیکال بود و بعد از استماع
این واقعه در حوض حضرت سلطان به تخیل تمام در غیبت بود و سر هر
روزی که از آن دهه که از راه پنهان در نیکال بود و تبارک و تعالی و حق تعالی
روحه شریف که مانند بعد از ماه در روز چهارشنبه در نیکال بود و تبارک و تعالی
او را کجای حق تعالی و در آن روز که در نیکال بود و تبارک و تعالی و حق تعالی

در بیان حقیقت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی

چنانکه معرفت سلطان معنی وجود حق تعالی در آن معنی و تعلق از طاعت و عبادت
باید که باطن در حقیقت حق تعالی باطن در حقیقت حق تعالی
باید که باطن در حقیقت حق تعالی باطن در حقیقت حق تعالی
باید که باطن در حقیقت حق تعالی باطن در حقیقت حق تعالی
باید که باطن در حقیقت حق تعالی باطن در حقیقت حق تعالی
باید که باطن در حقیقت حق تعالی باطن در حقیقت حق تعالی
باید که باطن در حقیقت حق تعالی باطن در حقیقت حق تعالی
باید که باطن در حقیقت حق تعالی باطن در حقیقت حق تعالی
باید که باطن در حقیقت حق تعالی باطن در حقیقت حق تعالی
باید که باطن در حقیقت حق تعالی باطن در حقیقت حق تعالی

در بیان حقیقت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی

و بعد از آن در هر روز یک بار و کوفت حق تعالی به بیان حقیقت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی و بعد از آن در هر روز یک بار و کوفت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی و بعد از آن در هر روز یک بار و کوفت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی و بعد از آن در هر روز یک بار و کوفت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی و بعد از آن در هر روز یک بار و کوفت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی و بعد از آن در هر روز یک بار و کوفت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی و بعد از آن در هر روز یک بار و کوفت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی و بعد از آن در هر روز یک بار و کوفت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی و بعد از آن در هر روز یک بار و کوفت حق تعالی
در بیان حقیقت حق تعالی و بعد از آن در هر روز یک بار و کوفت حق تعالی

در بیان حقیقت حق تعالی

در بیان حقیقت حق تعالی

نہ مہم اور محکمہ

ربه ای که تو را خلق کرده
 نفس را با عقلت و درویش
 سر را بر تنه ای که در میان
 و در پیش قدمش

نقد و بررسی
مکتب و مکتب

مواضع
بعضی در کتب دیگر
باشد

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

۱۰۱
 از ویلا قدس سره که
 روزی بجز ممت جهت
 بنی الحسین نجف و کربلا
 والذین ۱۰۱

صحبتي الزمان على
ای که بزرگوار
کننده نام برید
و استغفار می
سازد از حق
در راه حق

حضورِ نبویؐ

[illegible]

مطبع دارالکتاب

مجاورہ مائیکم
نظام و کثرت و کثرت
۶۱۵

اینکه شیعیان باطل

[illegible]

فصل دہم ۱۱

حضرت ابو طاهر
سید محمد علی علی
مرکز مکتب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

خ

در فضل
 و شکر
 و تعبد
 و سوره نزل
 و محکم
 و شکر
 و سوره نزل
 و محکم

و آیه از سوره حمد
که در کتاب آمده
و در سوره حمد
و در سوره حمد

مفتی محمد رفیع
مفتی محمد رفیع
مفتی محمد رفیع

۱۳۰۲

زین مطهر بود

میں نے اپنے
17/2/1957ء

وَأَنَّ مِنْكُمْ رُحَمَاءَ رَافِقِينَ

مدرسة طلبة

11

4

۱۰۰ جودان
حصه یابی

کتابت شد
مکتبہ اسلامیہ

پیش رو

واری آن بود که نقل است در سوره الفاتحه که هر که در آن دعا بخواند...

فصل در...

فصل در...

فصل در...

فصل در...

فصل در...

آن کتابی که در مقصود و آن نامه که در مقصود...

واری آن بود که نقل است در سوره الفاتحه که هر که در آن دعا بخواند...

آن کتابی که در مقصود و آن نامه که در مقصود...

نسخه ای از این کتاب در...

حسن محمد بن عبد الله
محمد بن اسماعيل بن علي
ابن ابي طالب عليه السلام

ارضا دشت داوود
رسمه پهلوانی
او کلاه از سرش برافراشته است

چهار گوشه ای
پاره ۱۴
مقاله خوارزمی
در شهر ۱۵۰۸

سیرت و سوره
سیرت و سوره

شفا نام کتب
 در علم طب
 و هیئت علمیه
 قاضی شریف
 کتب
 در علم طب
 و هیئت علمیه

بسم الله الرحمن الرحيم

استدعای ملوک
ای ملوک در این
ملوک ۱۵

سہما امکنہ ان
حق الامکنہ
۱۳

هر
 پیراسته و متاخریت
 و معجزات آفرینش
 حمدی، نند علی و زینب
 که ۱۴

[illegible]

ف

۲۰۰

تحت رجب ۱۲۸۵
فیروز آباد

تبریز
مکتبہ
تبریز

فلسفہ کی کتابیں
فلسفہ کی کتابیں
فلسفہ کی کتابیں

مجلس طوبی
معارف روز
تکلیف رحمت
و...

حضرت مولانا
 سید ابوالحسن علی
 خاں دہلوی صاحب
 دینی و علمی

دولت و مردم و دین
و ای مردم و دین
و ای مردم و دین

[illegible]

این رساله از مصنفات
قدوسه العظمی حضرت
سید قاسم تبریزی است
قدس سره الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

مشکر و سپاس و حمده قیاس بر او از جنه حق است که او را بر صفات
و صفات او از نسبت نقصان و افعال و صفات او از وصفت عدم و
مقدس و متبرک و منزله و معزیت و مکان و روضه قدس و عارفان
عصمه انس و کمالان عصبه این از ادراک کینه او قاصر و از ایشان
شکر او قاصر است لاجمعی ثناء و مدحیک است که انشیت علی نفسیک
حیت ناطقه خوش سرائی عاجز مدح تو شد لاجرم آنرا که در مرتبه
اختصار است شفیق و مطلق و فرست مطلق و نفسی خلقی و جهانی
قدرت مطلق و نشان ارادتی و علتی و هیبت و انتظام و سلسله موجودات
و ارتباطات و تعلیقات و استمراری و پیوستگی و دلیل علم و حکمت
و بیان حکمتی غایت اوست و شکلی که نشانه عظمی و کبریا
و دردی که جز به تقریر بهیچ طریقی در بیان مقصودش برسد که حکمت
حکما و عالمی که بر مایه حکمت اوست و معرفت عرفا و جهان را شریف و از فیض
معرفت او آغوش محض و مکرر محبتی علیه افضل الصلوات و الملک
القیامات و علی آله و عشرته و صحبه و عیون و غیره عالمی که در عدم و حق
در مطلق و بود و ظاهر آنکه اندک اندک به فرج منتهی که عدم سرد و حق
عدم مطلق و عدم مقید عدم مطلق آن است که هر چه موجود در دنیا و فیض
باری تعالی و کسی را در آن و اجداد هم سابقین بودن و بهیچ وجه و بهیچ سبب
بود و بهیچ عید بودن و این نوع عدم را عدم مطلق گفته اند یعنی وجود او
هرگز ممکن نباشد و قسم دوم عدم مقید است و عدم مقید آن است که اگر امروز
او را وجودی نباشد اما یا فردا یا ماه دیگر یا سال دیگر پیدا شود بهیچ وجه
موجود که خدا شرف و فرزندان که بودند و بهیچ وجه عدم مقید این نوع را عدم مقید
مراستبه الهی نامشایسته است و چنین آن از روی کلی این است

و اسیر

طبیعت کل

بسم الله

طبیعت کل بعد از آن جوهری است که در آن جسم کل شکل عین که در آن
نه خلقت نه تدریس نه کمال نه خلق طلسم است اول او و آخر نیست و در میان
عیان بعد از آن که از او است و بهیچ وجه از آن آب و خاک را می دانند و نام
آنرا بهیچ وجه و نبات ظاهر بعد از آن که در آن نیست و حیوان که گشت باری که
چند آنرا ملک و جن و عاقبت انسان جامع همه مراتب است
او بهیچ مقصود و کل از کون و مکان این همه مراتب ظهور است حق انور و
عقود حاشی و مقصود از این همه کلیات وجود انسانی بود که اجزاء معانی
و تعلیق بازی با کون و مکان و در سبک است شکل از او بهیچ موجودی نیست
و او بهیچ مقصود و آنرا کل و کلان و سراسر این قول خداست یا این
اودم خلقت الاشیا و کما لا اله الا هو و حققتک باختری و آنست بقدرت
و بعد از او حق که باقیات از مملکت و ملک طفیل او و بعد از او حق که باقیات
بوی او و حق که باقیات از مملکت و ملک طفیل او و بعد از او حق که باقیات
و بعد از او حق که باقیات از مملکت و ملک طفیل او و بعد از او حق که باقیات
نه که اگر مملکت است مقید است بهیچ وجه خود که آن قوس و مزایست و طهارت
و از جامعیت ایشان مجرم است و هر چه ملک است او را از این معنی نیست
نیستند زیرا که او آلات و اوقات انسان است و او در مرتبه چو است
و حق آدای حق را بهیچ وجه نیست بعد از انسان بود که بهیچ وجه وجود جامع
چنین است که صفات جمالی و جلالی گشت در یک دریا با هر کیفیت
چنین در یک گشتی برادر دریا محبت گشت که از انجمنها و اجتماعات
آنرا عرف خلقت خلق لکن اعرف تو دم من گنجی بهیچ خوانم که شناخته
شوم ایشان را تو دم تا شناخته شوم و در صورت نیز آمده است که بهیچ
آن که خالق است تا صفات و عیون و در صورت اعطای این معنی
می کند که این را بهیچ وجه نیست و بهیچ وجه مستقیم و بهیچ وجه این را که است

باز این ظاهر
و آنکه

نهایت کامل
نیست

خواست که از این راه به بند نشو است بجهت خفیت بهر حال که از این راه
 بجهت کمالی که درین مقصد جمع بر و چنانچه جسمانی
 و این آیه جامع بجز از انسان در هیچ آفرینش کسی را ندانیم بشر است
 انما عرضنا الامانت علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یکنه
 و اشققن بینهما و جملها الانسان بل کان ظلوما جریلا پس معنی
 کوی ای می دهر و در همین آیه است که عالم است چون مردم بسبب این
 واقف گردند بعد از آنکه بسیار بداند که فی الواقع بجهت ثابت این است
 آفتاب عزت از هر جایی که بتوجه کفر از این جهت که درین عالم
 زیستیم اما بجهت امانت بیشتر کسی که درین مقام بجهت امانت بیشتر
 بوده است و بعضی از این گفته اند که امانت یا صلوات است یا معرفت و حجت
 و در این با جمیع کائنات مشترک است و در قرآن خاص گردیده است و بجهت این
 یعنی آسمان و زمینی و جبال و هر چیز که درین مابین موجود است اما بیشتر از این
 اما انسان قبول کرد خطبه کمال او را بلفظ ظلومی و بجهت کمال او را در هر
 پیش مفسران و اصحاب ظاهر و مخفی است که بخلاف این اهل تحقیق که ظلومی
 و بجهت کمالی که در آیه نشان مخرج است و مخرجی که از این قبیل و مستبعد از این
 ظلومی و بجهت کمالی که از استحقاق خلافت الهی عبارت از این است و این بسبب
 غوری دارد و دانستی است که خطبه ملک از آنکه خدای تعالی و او است
 فیض روحی و روحی و از او هر چه انبیا و اولاد و طایفه و جمعی است
 و در فطرت انسانی این همه بسبب مع البریاده و ان کیل زیادتی که مخصوص
 انسان است عبارت از دقتی نفس انسان است و استارت بنوی صلح
 باین معنی این است من عرف نفسه فقد عرف ربه روح قدس از عظمه کمال است
 و نفس انسانی از ریشه جلال و روبرو انسانی آیه و افعال و هیئت سلطانی
 از این است و نفس انسانی خزینة معرفت ذات با برل جهان است و از این معلوم

از رفیع نفس
 و انسان است

جمع

بجهت کمالی که از این راه به بند نشو است بجهت خفیت بهر حال که از این راه
 بجهت کمالی که درین مقصد جمع بر و چنانچه جسمانی
 و این آیه جامع بجز از انسان در هیچ آفرینش کسی را ندانیم بشر است
 انما عرضنا الامانت علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یکنه
 و اشققن بینهما و جملها الانسان بل کان ظلوما جریلا پس معنی
 کوی ای می دهر و در همین آیه است که عالم است چون مردم بسبب این
 واقف گردند بعد از آنکه بسیار بداند که فی الواقع بجهت ثابت این است
 آفتاب عزت از هر جایی که بتوجه کفر از این جهت که درین عالم
 زیستیم اما بجهت امانت بیشتر کسی که درین مقام بجهت امانت بیشتر
 بوده است و بعضی از این گفته اند که امانت یا صلوات است یا معرفت و حجت
 و در این با جمیع کائنات مشترک است و در قرآن خاص گردیده است و بجهت این
 یعنی آسمان و زمینی و جبال و هر چیز که درین مابین موجود است اما بیشتر از این
 اما انسان قبول کرد خطبه کمال او را بلفظ ظلومی و بجهت کمال او را در هر
 پیش مفسران و اصحاب ظاهر و مخفی است که بخلاف این اهل تحقیق که ظلومی
 و بجهت کمالی که در آیه نشان مخرج است و مخرجی که از این قبیل و مستبعد از این
 ظلومی و بجهت کمالی که از استحقاق خلافت الهی عبارت از این است و این بسبب
 غوری دارد و دانستی است که خطبه ملک از آنکه خدای تعالی و او است
 فیض روحی و روحی و از او هر چه انبیا و اولاد و طایفه و جمعی است
 و در فطرت انسانی این همه بسبب مع البریاده و ان کیل زیادتی که مخصوص
 انسان است عبارت از دقتی نفس انسان است و استارت بنوی صلح
 باین معنی این است من عرف نفسه فقد عرف ربه روح قدس از عظمه کمال است
 و نفس انسانی از ریشه جلال و روبرو انسانی آیه و افعال و هیئت سلطانی
 از این است و نفس انسانی خزینة معرفت ذات با برل جهان است و از این معلوم

تقلبها کیف یشاء

الانسان

خداوند

کے

[illegible]

تم رسید در بیرون که میر محمدی دیوانه گفت نعمت فراوان بود اما از ترس
 شمشیر چرخه نخواهیم خورد پس گفت خلقا قاتل ترس شمشیر را ندانند بعضی بگویند
 العالمی در حجاب حیران مانده انرا استخوان الله که حجاب حیران را سوراخ کرده
 کرده اند لطیف باینکه چنگنه باین چهار رسیده بود که درویشی عزیز الهام
 معنی ربانی که شیخ الاسلام در او را نام قطب المشرقین و نجیب العارفین
 و زکوة المعاینه می یابیم بعد از شمس الله و رحمة الغریز موجوده است خود که در مکتب
 این رساله ثبت باشد و آن ربانی این است چون آن بشارت را که در صفح
 در خواندن تو حق تعالی خود میگرداند که خاتم النبیین بر آن رخا من مظهر فرد
 بهمان سیم چنگنه در مصحور در مسیحا سیم قیاس حضرت حق را جلالت عظمت
 خود جلالت عظمت که خود شمشیر از ان مشرق به بزرگ مرقوب قابل و نفوس کامل
 و در پستان خود فی یحیی و لا یشک و از در فیض آن در در نور تجلی جمال که
 سبب باریات عالمیاست است بر هر عصره ابد الابد منصفه گشت تا چنانچه
 و معانی از آن اشارات و عبارات برگزیده که آن جناب حضرت اجدت
 از عالم قالمیت بعد از حاصلیت رسد ذلک فضل الله یؤتی من یشاء
 و الله ذو فضل العظیم و صلوات نامحدود و درود نامحدود و بر روح
 مظهر محبوب حاقبت محمد و باد که وسطه جمیع کالات و مکات و ملاقا از
 حضرت حلاق من یحقیقک الی اطلاق الی یوم الاطلاق و محدود مبارک را و بود
 علیهم من صلوات از کین و من تجلی از انانیا و صدر عالم آفتاب
 مشرق و این صلوات از پی امیر سلیمان حاج عیسیان و آدم نام و نور و
 عالم از انجام و اختیار از پی اختلاف اختیار و در و در عید منافع
 جهان پاکست معدوم صدق و صفای شیخ ایوان باریات مهملتی صلوات
 الله علیه و آله و احوالی که آن اما بعد بر هر هزاران معدوم که آن معانی بزرگ
 فرموده است از پی آن آن دارد که آن چنانچه می خواهد از انرا توان گفت اما آنچه

التدقيق

بهار کی در آمد و فرمان میمان زمان با این فقره سپهر نام که ایند بر چند
 ضعف و کجاست غالب بود با مثال آن امر مشغول شدم و ایند کجاست
 برکت چنان است که این مختصر را که مشهور است کسی خواند و جلیل است
 چون به امان نظر تأمل کند بمانی او و محقق گردد و آنچه میان علم و عمل است
 خدای خلعت با رزائی دارد یعنی طاعت انوار قوس بقابلان دهر متوج
 الله بکمال و با شانهها نهجیت درویشانه آنکه غنیمت دانید فرصت را که
 سال با بیدار که در بوسه بمان طریقت زالی بدین سرسبزی و بلبلت ایند
 بدین قابلیت و لطافت پیدا شود و طبع و خلیفه دعا آنکه
 جهانیت بکلام و خلک یار باد جهان آفرینیت بکدام دار باد بکلام تو باد
 همه کار تو خدایه نیر باد آنکه طریقت و السلام علی من اتبع الهدی
 تحت الرسل و شریفه حضرت شاه قاجار انوار نور الله مرقد الهی که
 برایت بنده کنه کار نظام الدین بن میرزا عزیز خان انصار مستولی
 در روز شنبه نهم ماه ذی الحجه ۱۲۳۹ هجری قمری و جمادیم ابر سال ۱۲۴۰
 این تاریخ تاریخ وفات حضرت شاه قاجار است
 شاه ای که رضا گشته بودش خادم می بود بدو جهان معنی قلم
 تاریخ کربخت سوی جنت این ۱۲۴۰ سلطان محققان و ارفق قاجار



